

اگر امام حسن با این شرایط (صلح را) قبول نمی کرد امروز در مقابل تاریخ محکوم بود. قبول کرد، وقتی که قبول کرد، تاریخ آن طرف را محکوم کرد. معاویه با آن دستپاچگی که داشت تمام این شرایط را پذیرفت. نتیجه اش این شد که معاویه فقط از جنبه سیاسی پیروز شد، یعنی نشان داد که یک مرد صددرد صد سیاستمداری است که غیر از سیاستمداری هیچ چیز در وجودش نیست، زیرا همینقدر که مسند خلافت و قدرت را تصاحب کرد تمام مواد قرارداد را زیر پا گذاشت و به هیچکدام از اینها عمل نکرد و ثابت کرد که آدم دغلبازی است، و حتی وقتی که به کوفه آمد صریحا گفت: مردم کوفه! من در گذشته با شما جنگیدم برای اینکه شما نماز بخوانید، روزه بگیرید، حج بکنید، زکات بدهید، «و لکن لا تا مر علیکم» من جنگیدم برای اینکه امیر و رئیس شما باشم. بعد چون دید خیلی بدحرفی شد گفت اینها یک چیزهایی است که خودتان انجام می دهید، لازم نیست که من راجع به این مسائل برای شما پافشاری داشته باشم. شرط کرده بود که خلافت، بعد از او تعلق داشته باشد به حسن بن علی، و بعد از حسن بن علی به حسین بن علی، ولی بعد از هفت هشت سال که از حکومتش گذشت شروع کرد مسئله و لایعهده یزید را مطرح کردن. شیعیان امیر المؤمنین را - که در متن قرارداد بود که مزاحمشان نشود - به حد اشد مزاحمشان شد و شروع کرد به کینه توزی نسبت به آنها. واقعا چه فرقی هست میان معاویه و عثمان؟ هیچ فرقی نیست، ولی عثمان کم و بیش مقام خودش را در میان مسلمین (غیر شیعه) حفظ کرد به عنوان یکی از خلفای راشدین که البته لغزشهایی هم داشته است، ولی معاویه از همان اول به عنوان یک سیاستمدار دغلباز معروف شد که از نظر فقها و علمای اسلام عموما (نه فقط ما شیعیان، از نظر شیعیان که منطق، جور دیگر است) معاویه و بعد از او، از ردیف خلفا، از ردیف کسانی که جانشین پیغمبرند و آمدند که اسلام را اجرا کنند به کلی خارج شدند و عنوان سلاطین و ملوک و پادشاهان به خود گرفتند.

بنابراین وقتی که ما وضع امام حسن را با وضع امام حسین مقایسه می کنیم می بینیم که اینها از هیچ جهت قابل مقایسه نیستند.

جهت اخیری که خواستم عرض بکنم این است که امام حسین یک منطق بسیار رسا و یک تیغ برنده داشت. آن چه بود؟ «من رأی سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله... کان حقا علی الله ان یدخله مدخله...» اگر کسی حکومت ستمگری را ببیند که چنین و چنان کرده است و سکوت بکند، در نزد پروردگار گناهکار است. اما برای امام حسن این مساءله هنوز مطرح نیست، برای امام حسن حداکثر این مطرح است که اگر اینها بیایند، بعد از این چنین خواهند کرد. اینکه «اگر بیایند بعد از این چنین می کنند» غیر از این است که یک کاری کرده اند و ما الان سند و حجتی در مقابل اینها بالفعل داریم.

این است که می گویند صلح امام حسن زمینه را برای قیام امام حسین فراهم کرد. لازم بود که امام حسن یک مدتی کناره گیری بکند تا ماهیت امویها که بر مردم مخفی و مستور بود آشکار شود تا قیامی که بناست بعد انجام گیرد، از نظر تاریخ قیام موجهی باشد. پس از همین قرارداد صلح که بعد معلوم شد معاویه پایبند این مواد نیست عده ای از شیعیان آمدند به امام حسن عرض کردند: دیگر الان این قرارداد صلح کان لم یکن است - و راست هم می گفتند زیرا معاویه آن رانقض کرد - و بنابر این شما بیا بید قیام کنید. فرمود: نه، قیام برای بعد از معاویه، یعنی کمی بیش از این باید به اینها مهلت داد تا وضع خودشان را خوب روشن کنند، آنوقت وقت قیام است. معنی این جمله این است که اگر امام حسن تابعد از معاویه زنده می بود و در همان موقعی قرار می گرفت که امام حسین قرار گرفت قطعاً قیام می کرد.

بنابر این از نظر هر سه عاملی که انگیزه های صحیح و مشروع و جدی قیام امام حسین بود، وضع امام حسن با وضع امام حسین کاملاً متفاوت و متغایر بود. از او تقاضای بیعت می کردند و از این بیعت نمی خواستند. (خود بیعت کردن یک مساءله ای است). برای امام حسین از ناحیه مردم کوفه اتمام حجتی شده بود و مردم می گفتند کوفه دیگر بعد از بیست سال بیدار شده است، کوفه بعد از بیست سال معاویه غیر از کوفه قبل از بیست سال است، اینها دیگر قدرشناس علی شده اند، قدرشناس امام حسن شده اند، قدرشناس امام حسین شده اند، نام امام حسین که در میان مردم کوفه برده می شود اشک می ریزند، دیگر درختها میوه داده اند و زمینها سرسبز شده است، بیا که آمادگی کامل

است. این دعوتها برای امام حسین اتمام حجت بود. برای امام حسن برعکس بود، هر کس وضع کوفه را مشاهده می کرد می دید کوفه هیچ آمادگی ندارد. مسأله سوم مسأله فساد عملی حکومت است (فساد حاکم را عرض نمی کنم، فساد حاکم یک مطلب است، فساد عمل حکومت مطلب دیگری است). معاویه هنوز در زمان امام حسن دست به کار نشده است تاماهیتش آشکار گردد، و تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر زمینه ای (برای قیام) باشد، یا به اصطلاح تکلیفی بالفعل به وجود آید، ولی در زمان امام حسین صددرصد اینچنین بود.

مواد قرارداد امام حسن علیه السلام با معاویه

حال من مقداری از مواد قرارداد را برایستان می خوانم تا ببینید وضع قرارداد چگونه بوده است. مواد قرارداد را به این شکل نوشته اند:

۱. «حکومت به معاویه واگذار می شود»^(۲۱) بدین شرط که به کتاب

خدا و سنت پیغمبر و سیره خلفای شایسته عمل کند.

(در اینجا لازم است مطلبی را عرض کنم:) امیرالمؤمنین یک

منطقی دارد و آن منطق این است که می گوید من به خاطر اینکه

خودم خلیفه باشم یا دیگری، با اینکه خلافت حق من است قیام

نمی کنم، آن وظیفه مردم است، من آنوقت قیام می کنم که آن کسی که

خلافت را برعهده گرفته است کارها را از مجرا خارج کرده باشد، در

نهج البلاغه است «والله لا سلمن ما سلمت امور المسلمین و لم یکن

فیها جورا الا علی خاصه»^(۲۲) یعنی مادامی که ظلم فقط بر شخص

من است که حق مرا از من گرفته اند، و منهای این سایر کارها در

مجرای خودش است، من تسلیمم، من آنوقت قیام می کنم که کارهای

مسلمین از مجرا خارج شده باشد.

این ماده قرارداد این است (و در واقع) امام حسن اینچنین

قرارداد می بندد: مادامی که ظلم فقط به من است و مرا از حق خودم

محروم کرده اند ولی آن غاصب متعهد است که امور مسلمین را در

مجرای صحیح اداره کند من به این شرط حاضرم کنار بروم.

۲. «پس از معاویه حکومت متعلق به حسن است و اگر برای

اوحادثه ای پیش آمد متعلق به حسین». این جمله مفهومی این

است که این صلح یک مدت موقتی دارد، نه اینکه (امام حسن) گفت

دیگر ما گذشتیم و رفتیم، این تو و این، تا هر وقت هر کار می خواهی

بکن، نه، «تا معاویه هست»، این صلح تا زمان معاویه است، شامل بعد از زمان معاویه نمی‌شود، پس معاویه حق ندارد برای بعد از زمان خودش توطئه‌ای بچیند: «و معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود انتخاب کند».

۳. معاویه در شام لعن و ناسزای به امیرالمؤمنین را رسم کرده بود. این را در متن صلحنامه قید کردند که باید این عمل زشت موقوف باشد: «معاویه باید ناسزا به امیرالمؤمنین و لعنت بر او را در نمازها ترک کند و علی را جز به نیکی یاد ننماید» که این را هم معاویه تعهد و امضاء کرد. اینها روی علی تبلیغ می‌کردند، می‌گفتند علی را ما به این دلیل لعنت می‌کنیم که - العیاذ بالله - او از دین اسلام خارج شده بود. آدمی که اینجا امضا می‌دهد، لااقل این مقدار اتمام حجت بر او شده که تو اگر علی را یک آدمی می‌خوانی که واقعا مستحق لعن است پس چرا متعهد می‌شوی که او را جز به نیکی یاد نکنی، و اگر مستحق لعن نیست و آنطور که متعهد شده‌ای درست است پس چرا اینطور عمل می‌کنی؟! که بعد، این را هم زیر پا گذاشت و تا نود سال این کار ادامه پیدا کرد.

۴. «بیت المال کوفه که موجودی آن پنج میلیون درهم است مستثنی است و «تسلیم حکومت» شامل آن نمی‌شود و معاویه باید هر سالی دو میلیون درهم برای حسن بفرستد» این قید را کرده بودند برای همین که می‌خواستند نیاز شیعیان را از دستگاه حکومت معاویه رفع کنند که اینها مجبور نباشند، و بدانند اگر نیازی داشته باشند می‌شود خود امام حسن و امام حسین مرتفع کنند. «و بنی هاشم را از بخششها و هدیه‌ها بر بنی امیه امتیاز دهد و یک میلیون درهم در میان بازماندگان شهدایی که در کنار امیرالمؤمنین در جنگهای جمل و صفین کشته شده‌اند تقسیم کند و اینها همه باید از محل خراج «دارا بگرد» تاءدیه شود». دارا بگرد در اطراف شیراز است که خراج و مالیات این نقطه را به بنی هاشم اختصاص دادند.

۵. «مردم در هر گوشه از زمینهای خدا، شام یا عراق یا یمن و یا حجاز، باید در امن و امان باشند و سیاهپوست و سرخپوست از امنیت برخوردار باشند و معاویه باید لغزشهای آنان را نادیده بگیرد» مقصود کینه توزیهای است که به گذشته مربوط می‌شود، چون اینها

اغلب کسانی بودند که در گذشته با معاویه در صفین جنگیده‌اند» و) هیچکس را بر خطاهای گذشته‌اش مؤاخذه نکند و مردم عراق را به کینه‌های گذشته نگیرد. اصحاب علی در هر نقطه‌ای که هستند در امن و امان باشند و کسی از شیعیان علی مورد آزار واقع نشود و یاران علی بر جان و مال و ناموس و فرزندان‌شان بی‌مناک نباشند و کسی ایشان را تعقیب نکند و صدمه‌ای بر آنان وارد نسازد، و حق هر حق‌داری بدو برسد و هر آنچه در دست اصحاب علی است از آنان بازگرفته نشود. به قصد جان حسن بن علی و برادرش حسین و هیچیک از اهل بیت رسول خدا توطئه‌ای در نهان و آشکار چیده نشود.» این مواد، مخصوصاً ماده ۵ و ماده ۲ که مسأله لعن امیرالمؤمنین است اگر چه از همان شرط اول تاءمین شده زیرا وقتی که او متعهد می‌شود که به کتاب خدا و سنت پیغمبر و سیره خلفای راشدین عمل کند، طبعاً اینها در آن مستتر است، ولی معذلتک اینها را که می‌دانستند مورد توجه خاص معاویه است و برخلاف عمل می‌کند، برای اینکه بعدها هیچگونه تاءویل و توجیهی در خصوص این کارها به کار نبرد، به طور خصوصی در مواد قرارداد گنجانند» و در هیچیک از آفاق عالم اسلام ارعاب و تهدیدی نسبت به آنان انجام نگیرد.» خواستند نشان بدهند که ما از حالا به روش تو بدبین هستیم.

اینها بود مجموع مواد این قرارداد. معاویه نماینده‌ای داشت به نام عبدالله بن عامر. او را با نامه‌ای که زیر آن را امضا کرده بود فرستاد نزد امام حسن و گفت شرایط همه همان است که تو می‌گویی، هر چه تو در آن صلحنامه بگنجانی من آنرا قبول دارم. امام حسن هم این شرایط را در صلحنامه گنجانید. بعد هم معاویه با قسمهای خیلی زیادی که من خدا و پیغمبر را ضامن قرار می‌دهم، اگر چنین نکنم چنان، اگر چنین نکنم چنان، همه این شرایط را گفت و این قرار داد را امضا کردند.

بنابراین به نظر نمی‌رسد که در صلح امام حسن، در آن شرایطی که امام حسن می‌زیست ایرادی باشد، و مقایسه کردن میان صلح امام حسن در مسند خلافت با قیام امام حسین به عنوان یک معترض، با اینهمه اختلافات دیگری که عرض کردم مقایسه صحیحی نیست، یعنی به نظر اینجور می‌رسد که اگر امام حسن در آنوقت نبود و بعد از

شهادت امیرالمؤمنین امام حسین خلیفه شده بود، قرارداد صلح امضا می کرد، و اگر امام حسن تا بعد از معاویه زنده بود، مثل امام حسین قیام می کرد، چون شرایط مختلف بوده است.

پرسش و پاسخ

سؤال: اگر امیرالمؤمنین بجای امام حسن می بود آیا صلح می کرد یا نه؟ حضرت علی می فرمود من حاضر نیستم یک روز حکومت معاویه را تحمل کنم، چگونه امام حسن راضی به حکومت معاویه شد؟

جواب: این سؤال را که اگر حضرت امیر در جای حضرت امام حسن بود صلح می کرد یا نه، به این شکل نمی شود جواب داد، بله، اگر شرایط حضرت علی مثل شرایط حضرت امام حسن می بود صلح می کرد، اگر بسیم کشته شدنش در مسند خلافت می رفت. ولی می دانیم که شرایط حضرت امیر با شرایط امام حسن خیلی متفاوت بود، یعنی این نابسامانیها در اواخر دوره حضرت امیر پیدا شد، و لهذا جنگ صفین هم جنگی بود که در حال پیشرفت بود و اگر خوارج از داخل انشعاب نمی کردند مسلم امیرالمؤمنین پیروز شده بود. در این جهت بحثی نیست. و اما اینکه شما فرمودید چرا امیرالمؤمنین حاضر نیست یکروز حکومت معاویه را قبول کند ولی امام حسن حاضر می شود؟ شما این دو را با همدیگر مخلوط می کنید. حضرت امیر حاضر نیست یکروز، معاویه به عنوان نایب او و به عنوان منسوب از قبل او حکومت کند، ولی امام حسن که نمی خواهد معاویه را نایب و جانشین خود قرار دهد، بلکه می خواهد خود کنار برود. صلح امام حسن کنار رفتن است نه متعهد بودن. در متن این قرارداد هیچ اسمی از خلافت برده نشده، اسمی از امیرالمؤمنین برده نشده، اسمی از جانشین پیغمبر برده نشده، سخن این است که ما کنار می رویم، کار به عهده او، ولی به شرط آنکه این که شخصا صلاحیت ندارد، کار را درست انجام دهد، و متعهد شده که درست عمل کند. پس این دو خیلی تفاوت دارد.

امیرالمؤمنین گفت من حاضر نیستم یک روز کسی مثل معاویه از طرف من و نایب من درجایی باشد. امام حسن هم حاضر به چنین چیزی نبود، و شرایط صلح نیز شامل چنین چیزی نیست.

سؤال: آیا امیرالمؤمنین راجع به چگونگی برخورد با معاویه، وصیتی به امام حسن کرده بودند؟

جواب: یادم نمی آید که تا به حال برخورد کرده باشم در وصیتهای حضرت امیر که چیزی راجع به این جهت گفته باشند، ولی ظاهراً وضع روشن بوده، اگر در متن تاریخ هم نمانده باشد وضع روشن بوده است. امیرالمؤمنین خودش تا آخر طرفدار جنگ با معاویه بود و حتی همان اواخر هم که وضع امیرالمؤمنین نابسامان بود باز چیزی که امیرالمؤمنین را ناراحت داشت معاویه بود و معتقد بود که باید با معاویه جنگید تا او را از میان برد. شهادت امیرالمؤمنین مانع جنگ جدید با معاویه شد. آن خطبه معروفی که در نهج البلاغه است که حضرت مردم را دعوت به جهاد کرد و بعد از اصحاب باوفایش که در صفین کشته شدند یاد کرد و فرمود: «این اخوانی الذین رکبوا الطريق و مضوا علی الحق، این عمار و این ابن التیهان و این ذوالشهادتین؟»^(۲۳) و بعد گریست، این خطابه را در نماز جمعه خواند، مردم را دعوت کرد که حرکت کنند، و نوشته اند هنوز جمعه دیگر نرسیده بود که ضربت خورد و شهید شد. امام حسن هم در ابتدا تصمیم به جنگیدن با معاویه داشت، ولی آنچه که از اصحابش ظهور و بروز کرد از عدم آمادگی و اختلافات داخلی، تصمیم امام حسن را از جنگ منصرف به صلح کرد، یعنی امام حسن دید این جنگیدن یک جنگیدن افتضاح آمیزی است، با این مردم جنگیدن، افتضاح و رسوایی است. در «ساباط» اصحاب خودش آمدند با نیزه به پای او زدند. یکی از امتیازات بزرگ جریان امام حسین این است که امام حسین یک هسته نیرومند ایمانی به وجود آورد که اینها در مقابل هرچه شداید بود مقاومت کردند. تاریخ نمی نویسد که یک نفر از اینها به لشکر دشمن رفته باشد، ولی تاریخ می نویسد که عده زیادی از لشکر دشمن در همان وقایع عاشورا به اینها ملحق شدند، یعنی در اصحاب امام حسین کسی نبود که ضعف نشان دهد مگر یک نفر (یا دو نفر به نام ضحاک بن عبدالله مشرقی که از اول آمد به امام حسین گفت من با شما می آیم ولی یک شرطی با شما دارم و آن این است که تا وقتی که احتمال بدهم وجود من به حال شما مفید است هستم، ولی از آن ساعتی که بدانم دیگر ذره ای به حال شما نمی توانم مفید باشم، مرخص شوم. با این شرط حاضر شد، امام هم قبول کرد. آمد و تا روز عاشورا و تا آن لحظات آخر بود، بعد آمد نزد امام و گفت من طبق شرطی که کردم الان دیگر

می‌توانم بروم چون حس می‌کنم که دیگر وجود من برای شما هیچ فایده‌ای ندارد. فرمودمی‌خواهی بروی برو. یک اسب بسیار دونده عالی داشت، سوار این اسب شد و چند شلاق محکم به آن زد که اسب را به اصطلاح اجیر و آماده کرده باشد. اطراف محاصره بود. نقطه‌ای را در نظر گرفت. یک مرتبه به قلب لشکر دشمن زد ولی نه به قصد محاربه، به قصد اینکه لشکر را بشکافد و فرار کند. زد و خارج شد. عده تعقیبش کردند. نزدیک بود گرفتار شود. اتفاقاً در میان تعقیب کنندگان شخصی بود که از آشنایان او بود، گفت کاری به او نداشته باشید، او که نمی‌خواهد بجنگد، می‌خواهد فرار کند. رهایش کردند، رفت. ولی غیر از این، هیچکس ضعف نشان نداد، اما اصحاب امام حسن ضعف و رسوایی نشان دادند. (اگر حضرت صلح نمی‌کرد) یک کشته شدنی بود برای امام حسن مقرون به رسوایی از طرف اصحاب خودش. پس اینها با همدیگر تفاوت دارد.

غرض این است که امیرالمؤمنین باز هم تصمیم به جنگ داشت و امام حسن هم در ابتدا تصمیم به جنگ داشت ولی اموری که از مردم کوفه ظهور و بروز کرد مانع شد که امام به جنگ ادامه دهد. حتی امام لشکرش را به همان مقدار کمی هم که آمدند بیرون از شهر زد، گفت بروید در نخلیه کوفه، خودش هم خطبه خواند، مردم را دعوت کرد، و وقتی هم که خطبه خواند یک نفر جواب مثبت نداد تا عدی بن حاتم بلند شد و مردم را ملامت کرد و بعد گفت من خودم که راه افتادم، و خودش راه افتاد، یک هزار نفری هم داشت، بعد دیگران راه افتادند، و بعد خود امام حسن راه افتاد رفت به نخلیه کوفه، ده روز آنجا بود، فقط چهار هزار نفر جمع شدند. بار دوم حضرت آمد مردم را بسیج کرد. این بار جمعیت زیاد آمدند، ولی باز در همانجا ضعف نشان دادند، به یک عده از روسایشان پول دادند، شب فرار کردند و رفتند، یک عده به شکل دیگر، و یک عده به شکل دیگر، حضرت دید زمینه دیگر زمینه جنگیدن افتخار آمیز نیست.

سؤال: اینک که فرمودید اگر امام حسن صلح نمی‌کرد تاریخ او را ملامت می‌کرد که چرا با این که می‌توانستی شرایط خود را در صلحنامه بگنجانی این کار را نکردی درست به نظر نمی‌رسد، زیرا مردم فرستادن کاغذ سفید امضاء برای امام حسن را یک نیرنگ تلقی

می کردند چرا که این کار بدین معنی است که تو هر چه می خواهی بنویس، من که حرفهای تو را قبول ندارم. معاویه را مردم در زمان حضرت امیر شناخته بودند...

جواب : اتفاقا در آن سفید امضاء، معاویه می توانست نیرنگ دیگری بکار ببرد و آن این است که ببینند شرایطی که امام حسن می نویسد یک شرایط اسلامی است یا شرایط غیر اسلامی؟ چون معاویه از نظر وضع و موقعیت خودش - از نظر واقعیت هم همین طور - می خواست روشن شود که امام حسن چه می خواهد؟ (هم امام حسن می خواست این کار بشود و هم معاویه) آیا شرایط او به نفع خودش است یا به نفع مسلمین؟ ما دیدیم همه شرایط به نفع مسلمین بود، و غیر از این، امام حسن نه می توانست بکند و نه می کرد. شما می گوئید که مردم این را نیرنگ تلقی می کردند. اتفاقا مردم می گفتند چه آدم خوبی است (و به امام حسن می گفتند) حرفهایت را بزن، به بینیم آخر تو چه می خواهی؟ آیا حرفت فقط این است که من باید خلیفه باشم یا حرف دیگری داری؟ اگر حرف دیگری داری، این که حاضر است که واقعا مسلمین را به سعادت برساند.

بعد ←

↑ فرصت

→ قبل